

لزوم فرمانبرداری از امام و ثمرات آن

حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه فدکیه می‌فرمایند: فَرَضَ اللَّهُ... الطَّاعَةَ نِظَاماً لِلْمَلَّةِ، وَالْإِمَامَةَ لِمَا مِنَ الْفِرْقَةِ . ترجمه: خداوند فرمانبرداری [از رهبران الهی] را برای انتظام آیین، و امامت را برای جلوگیری از تفرقه، واجب فرمود.

برخی از الفاظ در طول زمان، معنایی متفاوت پیدا نموده اند. یکی از این کلمات، کلمه «ملت» است. امروزه ملت به جمعیتی از مردمانی گفته می‌شود که در یک سرزمین جغرافیایی خاص با یک حکومت واحد گرد هم جمع شده باشند. این مردمان ممکن است دارای عقاید متفاوتی باشند، اما به واسطه اتصال جغرافیایی با یکدیگر اتحاد پیدا نموده اند. حکومتی نیز لازم بوده تا بتواند امورات آنها را رتق و فتق کند.

این معنا از ملت از قرن ۱۷ پس از پیمان صلح وستفالی به وجود آمد. این پیمان پس از پایان جنگهای ۳۰ ساله در اروپا به وجود آمد. محور اصلی جنگهای سی ساله بر سر مذهب بود. این جنگ، اگرچه میان گروههای متعدد در اروپا به وقوع پیوست، اما طرفین اصلی دعوا در آن، دو مذهب کاتولیک و پروتستان بودند. اینها در دوره های مختلف به نزاعهای خونین با یکدیگر پرداخته بودند، اما جنگهای سی ساله خونین ترین و طولانی ترین و سرنوشت سازترین جنگ میان اینها بود. جنگهای سی ساله آنقدر بر روان مردم اروپا تأثیر گذاشت که آنها دیگر از دین سیر شدند و گمان کردند اصل دین همین است. دین زدگی در میان مردم متدین اروپا که علاقه زیادی به مسیحیت داشتند از همین زمان تشدید شد.

طراحان پشت پرده پس از پایان این جنگ، در پیمان صلح وستفالی، طوری جغرافیای اروپا را چیدند که مبنای آن بر اساس جغرافیای جمعیتی بود. لذا از این به بعد، ساختاری به نام دولت - ملت شکل گرفت. معنای ملت نیز معنایی دینی و مذهبی نبود، بلکه کاملاً سیاسی و جغرافیایی بود. نظام استعمار امروزه در جهان اسلام نیز همین نقشه را در سر دارد تا با ایجاد نفرت از دین در بین مسلمین بتواند ساختاری اینچنینی بر آنها تحمیل کند؛ لذا با دامن زدن به جنگهای مذهبی به اجرای نقشه های خود می‌پردازد.

اسلام معنایی متفاوت از ملت ارائه می‌دهد. قرآن، ملت را به مجموعه ای اطلاق می‌کند که دارای یک آیین و طریقه و روش خاصی باشند. در این معنا، ملت با امت، قرابت خاصی می‌یابند. اسلام، محور وحدت را قوم و نژاد و قبیله و محل زندگی و محل ولادت نمی‌داند. اینها همه مربوط به دنیای فانی است. چیزی که فانی است نباید ملاک وحدت قرار گیرد، بلکه چیزی باید ملاک وحدت قرار گیرد که ابدی است و سعادت ابدی را تأمین می‌کند. آنچه مربوط به جاودانگی انسان است، بُعد عقدتی اوست. انسان با عقیده خود به قیامت می‌رود. ملاکات ظاهری همچون خون و نژاد و جغرافیا ملاک دقیقی برای وحدت نیستند لذا قرآن کریم می‌فرماید: «یوم یفرّ المرء من أخیه و أمه و أبیه و صاحبته و بنیه و فصیلته التی تؤویه» (عبس / ۳۴)

پس آنچه که در حقیقت باید محور اتحاد یک جمعیت قرار گیرد، عقاید مشترک آنهاست، اگرچه که از یک نژاد و قوم و قبیله هم نباشند. آنچه که اینها را به هم پیوند می‌دهد عقاید بنیادین آنهاست. اما چنین جمعیتی برای این که انتظام بیابند و متفرق نشوند و در اختلافات، مرجعی داشته باشند و در آن اختلافات، متفرق نشوند و از هم فرو نپاشند، نیاز به یک فرد محوری دارند که در آن عقیده و مرام، رأس باشد و بتواند انتظام در آن ملت ایجاد کند و در نزاعها اختلافات را حل کند. در این موارد، محوریت عقاید و مرام و احکام، صرفاً کافی نیست؛ زیرا ممکن است هر کس از برخی از عقاید و اصول و فروع، قرائت خاص خویش را داشته باشد و بخواهد قرائت خویش را مبنا قرار دهد. اینجاست که لازم است فردی محور قرار گیرد که شناخت او از آن مرام، فوق دیگران باشد و طوری برتری داشته باشد که قرائت او فوق همه قرائتها باشد و همگان بتوانند به آن اعتماد کنند و آن را مرجع قرار دهند.

در اینجا برای این که امور ملت به معنای گفته شده، انتظام بیابد همگان باید اطاعت را مبنای کار خویش قرار دهند. حضرت زهرا سلام الله علیها به این حقیقت عقلانی و الهی توجه می‌دهند و می‌فرمایند: «فَرَضَ اللَّهُ... الطَّاعَةَ نِظَامًا لِلْمِلَّةِ» خداوند فرمانبرداری را موجب ایجاد نظم میان کسانی قرار داد که به یک مرام و شریعت واحد معتقدند. اما اطاعت از چه کسی؟ در ادامه می‌فرمایند: «وَالْإِمَامَةَ لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ» خداوند، امامت را قرار داد تا جدایی میان ملت و امت شکل نگیرد و همگان حول او اتحاد کنند. اما این کافی نیست. صرف داشتن امام، کفایت نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن باید ملت از او اطاعت کنند و وقتی راه و چاه را نشان داد تبعیت کنند؛ وگرنه آنچه تاکنون در قرون متمادی بر سر امت اسلام آمده تکرار و تکرار خواهد شد و امت اسلام همچنان در ضلالت و گمراهی و تفرقه به سر خواهند برد و دیگران بر آنها تسلط و غلبه خواهند یافت.

فرمایش مذکور علاوه بر اثبات لزوم امام و اطاعت از او می‌تواند نظریه ولایت فقیه را نیز اثبات نماید. اگر شرایطی همچون صدها سال اخیر پیش بیاید که امام غایب شود چه؟ چه باید کرد؟ ملت اسلام باید به حال خود رها شود و در تفرقه و ضلالت قرار گیرد؟ خیر؛ بن بست وجود ندارد. در این حالت نیز عقل می‌گوید باید به سراغ

نزدیکترین فرد به معصوم رفت و او را کشف کرد و او را در رأس امور قرار داد و برای ایجاد نظم و انتظام در امور ملت، از او تبعیت نمود.